

عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار

دکتر حمید سفیدگر شهانقی^۱

چکیده

فولکلور اقوام اغلب دستمایه خلق آثار بزرگ ادبی بوده و هست. یکی از شاعرانی که در اشعار خود از این چشمه الهام‌بخش با مهارت و ملاحظت تمام بهره گرفته، شادروان استاد سیدمحمدحسین شهریار، شاعر بزرگ معاصر بوده است. این مقاله به مواردی که استاد شهریار در دیوان ترکی خود، در آنها از عناصر فولکلوریک آذربایجان استفاده کرده است، اشاره می‌کند. دیوان ترکی استاد شهریار سرشار از عناصر فولکلوریک است که از این میان، افسانه‌ها و قصه‌ها، آداب و رسوم زیارت، عید نوروز، چهارشنبه‌سوری، بازی‌های محلی، ترانه‌های عامیانه، ضرب‌المثل‌ها و غیره بررسی شده است.

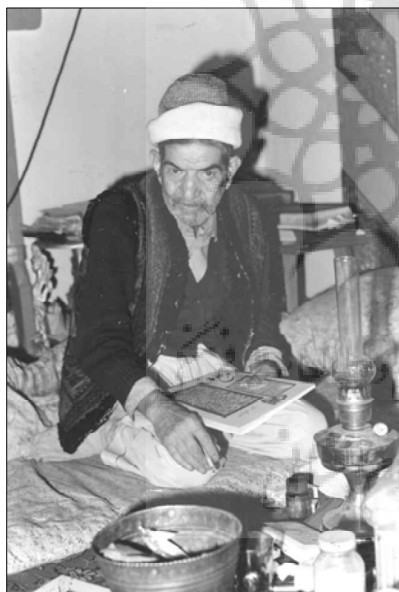
واژگان کلیدی: استاد شهریار، دیوان ترکی شهریار، افسانه‌ها و قصه‌ها، عید نوروز، چاووشی خوانی، چهارشنبه‌سوری، ترانه‌های عامیانه، بازی‌های محلی

۱. دکترای فولکلور، پژوهشگر فرهنگ مردم irfolk@yahoo.com

مقدمه

ادبیات مکتوب جهان در طول حیات طولانی و پر فراز و نشیب خود همواره متأثر از ادبیات شفاهی بوده است. نویسندگان و شاعران بزرگ جهان در آثار جاودانه خود، عناصری از آداب و رسوم، عقاید و باورها، افسانه‌ها، متل‌ها و ضرب‌المثل‌های رایج در میان مردم را آورده‌اند. شاعران و نویسندگانی چون «بایرن» و «شکسپیر»، انگلیسی، «هوگو» و «بودلر» فرانسوی، «گوته» آلمانی، «پوشکین» روسی، «دانته» ایتالیایی، «فضولی» و «صابر» آذربایجانی، «تاگور» هندی و صدها سخن‌پرداز دیگر، از این دریای بی‌کران بهره‌ها برده‌اند.

فولکلور آذربایجان، یکی از غنی‌ترین و پرشاخ و برگ‌ترین گونه‌های ادبیات شفاهی در ایران است. به همین دلیل هیچ شاعر و نویسنده آذری را نمی‌توان پیدا کرد که از کنار این چشمه الهام‌بخش بی‌اعتنا بگذرد. از آنجا که استاد شهریار دوران کودکی و



نوجوانی خود را در محیط روستا گذرانده و بعد از مهاجرت به تبریز و تهران نیز همیشه در میان مردم عادی کوچه و بازار بوده است، ادبیات شفاهی رایج در بین توده‌های مردم تأثیری شگرف بر شعر او گذاشته است. استاد شهریار در اشعار فارسی و ترکی خود، از افسانه‌ها، داستانها، بایاتی‌ها، متل‌ها، امثال و حکم و دیگر عناصر فولکلور آذربایجان با مهارت و ملاحظت تمام استفاده کرده است.

این مقاله به شکل اکتشافی و توصیفی بررسی و نوشته شده است.

استاد سید محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار)

افسانه‌ها و قصه‌ها

استاد شهریار در اشعار ترکی خود از افسانه‌ها و قصه‌هایی که در کودکی شنیده است، نام می‌برد و با حسرت و دریغ از دوران کودکی خود و قصه‌گویی مادر بزرگ یاد می‌کند. در اینجا به افسانه‌ها و داستان‌هایی که در دیوان ترکی وی آمده است، اشاره می‌کنیم:

قصه شنگول و منگول

شنگول و منگول یکی از قصه‌های شیرین فولکلور آذربایجان است. کمتر آذربایجانی‌ای است که این قصه را نشنیده باشد. این قصه یکی از قصه‌های مشترک بین ملل مختلف است. شهریار در منظومه حیدر بابا با حسرت و دریغ از این قصه یاد می‌کند:

qâri nana gva âğil diyanda	قاری نه گنجی ناغیل دینده
külak qâlîb qâb bâjâni döyanda	کولک قالخیب قاب باجانی دوینده
qurd geçinin şangülusun yiyanda	قورد گنجین شنگولوسون یینده
man qâyidib birda uşâq olâydım	من قایدیب بیر ده اوشاق اولایدیم
bir gül âcib ondân sorâ solâydım	بیرگول آجیب اوندان سورا سلایدیم

«حیدر بابا، بند ۲۰»

معنی:

پیران و قصه‌گویی شبهای تاز و سرد
کولاک تند، با در و بیکر کند نبرد
گرگ و شکار شنگل بز، ای دریغ و درد!
خود را به عهد کودکی ام بردن آرزوست
بار دگر شکفتن و پژمردن آرزوست^۱

۱. ترجمه همه بندهای حیدر بابا به سلام از کریم مشروطه چی متخلص به سونمز است.

داستانهای حماسی «کوراوغلو»

«کوراوغلو» و حماسه آفرینی هایش در یاد و خاطره آذربایجانی زنده خواهد بود. "کوراوغلو قهرمانی است برخاسته از میان مردم و پاسدار منافع مردم، و عاشیقی است ترنم‌کننده دلآوری و جوانمردی. زر و زورمداران او را راهزن می‌شمردند و مردم نجات‌بخش خویش. آنان تشنه خونش بودند و اینان خواهان زندگی جاوید برایش. آنها به محو نام و نشانش می‌کوشیدند و اینان خاطره‌اش را عزیز می‌داشتند و آن را با گرامی‌ترین یادمان‌ها و عناصر و مایه‌های احساسی و اعتقادی می‌آراستند. بدین ترتیب افسانه و تاریخ به هم پیوست و از آمیزش آنها قهرمانی پدید آمد... " (رئیس‌زاده، ۱۳۷۷: ۱۰۲) نام و آوازه کوراوغلو و پهلوانهای رزم‌آورش زینت‌ساز عاشیقی‌ها، شعر و داستان شاعران و نویسندگان آذربایجان است. استاد شهریار نیز آشنای رزم و مردانگی‌های این قهرمان ملی بوده و از آن الهام گرفته است:

Heydar-bâbâ geja durnâ geçanda
koroğlunun gözü gârü seçanda
qir âtini minib kasib - biçanda
manda burdâ tez matlaba çatmârâm
(eyvâz) galib çatmâyinjâ yâtmârâm

«حیدربابا، بند ۷۴»

حیدربابا گنجه دورنا گنچنده
کوراوغلونون گوزو قارا سنچنده
قیر آتینی مینیب کسب - بیچینده
من ده بوردا تنز مطلبه چاتمارام
«عیوض» گلیب چاتمایینجا یاتمارام

معنی:

حیدربابا، به شب، چو قطار کلنگ و قو
اشباح بگذرند و «کوراوغلو» به گشت و پو
با اسب «قیر» نام کند عرصه زیر و رو
تا لحظه‌ای که نیست ز «عیوض» بشارتی
هرگز به چشم من نرود خواب راحتی



کوه حیدربابا

داستان قهرمانی «دلی دومرول»

کتاب «ده ده قورقود» یکی از شاهکارهای حماسی جهان، حماسه ملی آذربایجان، سرگذشت آبا و اجدادی اوغوزان و ترکان آذربایجان است. داستان «دلی دومرول» یکی از شیرین ترین داستانهای این اثر حماسی است که بر شعر شهریار تأثیر گذاشته است:

deyna "dümürül" burĵunu dūšman yixâ

دینه «دومرول» بورجونو دشمن ییخا بیلمز

bilmaz

qârdâš na qadar yâdlâšâ yâddân çixâ

قارداش نه قدر یادلاشا، یاددان چیخا بیلمز

bilmaz

«دؤیونمه - سؤیونمه، ص ۶۷»

معنی:

بگو دشمن نمی تواند برج «دومرول» را ویران کند

برادر هر چقدر هم بیگانه شود، از خاطر نمی رود

داستان عاطفی «سارا»

یکی از داستانهای بسیار زیبا و عاطفی رایج در میان مردم آذربایجان، سرگذشت پر رمز و راز ساراست. امروزه داستان زندگی سارا در قالب اسطوره‌ای برای عفت، پاکدامنی و عشق پاک و بی‌آلایش درآمده است. داستان سارا ورد زبان مردم آذربایجان به‌ویژه زنان این دیار است. (سفیدگر شهنقی، ۱۳۷۷، ص ۷۸)

تأثیر این داستان بر شهریار آن قدر عمیق است که استاد در اشعار فارسی و ترکی خود به کرات به آن می‌پردازد:

el birda desin sârâni qâpdi qâcirtđi

اثل بیرده دئسین «سنل سارانی قاپدی قاجیرتدی»

âyılâşđi buludlârđa bu dâşqin selimizdan

آغلاشدی بولودلاردا بو داشقین سلیمزدن

«دوینا نه یالان تاپماجادیر، ص ۱۳۹»

معنی:

مردم بار دیگر بگویند «سیل سارا را برد»

ابرها نیز از این سیل خروشان گریستند

و نیز:

har kimsaya 7amdan bu bir hissadir

هر کیمسئیه غمدن بو بیر حصه‌دیر

âtân dâyi bir dâyi kimi qussadir

آتان داغی بیر داغ کیمی قوسه‌دیر

(sel sârâni âpârđi) tak qissadir

«سنل سارانی آپاردی» تک قصه‌دیر

el yârâsi, sel sârâsi ânjelâ

اثل یاراسی، سنل ساراسی آنجلا

gözlarimin âyi – qârâsi ânjelâ

گؤزلریمین آغی - قاراسی آنجلا

«آنجلا: ۱۴۰»

معنی:

هر کس سهمی از غم دارد

داغ پدرت غمی به اندازه کوه است

قصه‌ای است چون قصه سارا و سیل

زخم مردم، سارای سیل، آنجلا

سیاهی و سپیدی چشمم، آنجلا

افسانه «ساری اینک» یا «فاطمین ناغیلی»

ساری اینک یکی از شیرین‌ترین افسانه‌های آذربایجانی است که بر دل و جان کودکان تأثیر می‌گذارد. افسانه‌ای زیبا و جذاب از دل‌بستگی دختری یتیم به گاو، بی‌مهری‌ها و بدجنسی‌های نامادری. این قصه، روایت آذربایجانی قصه «سیندرلا»ی اروپایی است که در مناطق فارس‌نشین ایران به نام «ماه پیشانی» مشهور است. البته هر سه روایت مذکور تفاوت‌های ساختاری با هم دارند که در این متن مجال پرداخت به آنها نیست. شهریار شیرین سخن این افسانه را چنین در خاطره‌ها زنده می‌کند:

gördün bālā neja tifaq dāyili

falak vurār, šarāb küpü jāyili

bizda olluq (sāri inak) nāyili

fātimasi, qondārāsi, Anjelā

gözlārimin āği – qārāsi ānjelā

«آنچلا: ۱۴۲»

گوردون بالا نجه تيفاق داغیلی

فلک وورار، شراب کوبو جاغیلی

بیزده اوللوق «ساری اینک» ناغیلی

فاطمه سی، قونداراسی، آنچلا

گوزلریمین آغی - قاراسی آنچلا

معنی:

دیدم فرزندانم، چگونه زندگی از هم می‌پاشد

فلک می‌زند و کوزه شراب را می‌شکند

سرنوشت ما نیز افسانه «گاو زرد» می‌شود

فاطمه‌اش، چکمه‌اش، آنچلا

سیاهی و سپیدی چشمم، آنچلا

داستان قهرمانی (قاچاق نبی)

«نبی» دیگر حماسه‌ساز آذربایجانی است که همراه همسرش «هجر» شیرزنی جنگاور و شجاع، خواب را از چشم خان‌ها و اربابان ستمگر می‌گیرد و شورش دهقانی عظیمی در دو سوی ارس راه می‌اندازد. نبی، هجر و قهرمانی‌ها، دردها، آمال و آرزوهای آنها دل و جان شهریار را چنین مسخر کرده اند:

dur qafas qāpisin bir āčāq nabi

دور قفس قاپیسن بیر آچاق نبی

bu siniq qānādlā bir učāq nābi

بو سینیق قانادلا بیر اوچاق نبی

ay qočāq nabi

آی قوچاق نبی

qāzāmāt istidi yātā bilmisan

قازامات ایستیدی یاتا بیلیمسن

ānālār bešigin sātā bilmisan

آنالار بشیگین ساتا بیلیمسن

qeyratin qurbāni āy qočāq nabi

غیرتین قوربانی آی قوچاق نبی

«قاجاق نبی: ۲۱۳»

معنی:

بلند شو در قفس را دمی باز کنیم

با این بالهای شکسته کمی پرواز کنیم

آی نبی دلاور،

زندادان گرم است، خوابت نمی‌گیرد

سرزمین پدری را نمی‌توانی ترک کنی

فدای غیرتت آی نبی دلاور

و همچنین:

nabi tak bizda qilinĵ rustami čoxlār

نبی تک بیزده قیلینج رستمی چوخلار واریمیش

vārimiš

san qalam rustamisan, jān sana qurbān

سن قلم رستمی سن، جان سنا قوربان رستم

rustam

معنی:

ما رستم های جنگاوری چون «نبی» بسیار داشته‌ایم

تو رستم قلم زنی، جانم به فدایت رستم

روشکای علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
برمال جامع علوم انسانی

آداب و رسوم

چاووشی خوانی

تا همین چند سال پیش در روستاها و شهرهای آذربایجان، هر گاه کسی به زیارت

عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار ❖ ۹۵

اماکن مقدس مانند مکه، کربلا، مشهد و قم می‌رفت، همه اقوام، همسایگان و آشنایان جمع می‌شدند و زائر را بدرقه می‌کردند؛ در آن میان فردی خوش صدا، پیشاپیش جمعیت حاضر حرکت می‌کرد و اشعاری مذهبی با آواز حزین می‌خواند. چنین فردی نزد اهالی به «چاووش» یا «چووش» معروف بود. استاد شهریار در منظومه زیبای حیدر بابا این مراسم را به تصویر می‌کشد:

Heydar-bābā (qārā čaman) jādāsi

حیدربابا قره چمن جاداسی

čovušlārin galar sasi, sadāsi

چووشلارین گلر سسی، صداسی

karbalāyā gedanlarin gādāsi

کربلایا گند نلرین قاداسی

dušsün bu āj yolsuzlārin gözüna

دوشسون بو آج یولسوزلارین گؤزونه

tamaddünün uydux yālān sözüna

تمدونون اویدوخ یالان سؤزونه

«حیدربابا، بند ۱۱»

معنی:

از جاده «قراچمن» آن تربت ولا

چاوشها زنند به صوت حزین صلا

درد و بلا و آفت زوار کربلا

افتد به چشم مردم گمراه و آزمند

ما را عجب به نام تمدن فریفتند

مراسم عروسی (آلما آتماق - سیب پرتاب کردن)

یکی از مراسم عروسی که هنوز هم در بعضی از شهرها و روستاهای آذربایجان رایج است، سیب پرتاب کردن داماد به سمت عروس است. وقتی عروس با همراهانش به طرف خانه داماد به راه می‌افتاد، داماد به همراه «ساقدوش» و «سولدوش» به پشت بام خانه می‌رفتند و هنگام نزدیک شدن عروس به خانه داماد، سیب درشت و سرخی را که از مدت‌ها قبل برای این مراسم تهیه کرده بودند با تمام توان به زیر پای عروس پرتاب می‌کردند.

استاد شهریار در دو شعر دیوان ترکی خود به این مراسم اشاره می‌کند:

Heydar-bābā kandin toyun tutāndā
qiz – galinlar hanā, piltā sātāndā
bag galina dāmdān ālmā ātāndā
manimda o qizlārindā gözüm vār
āšiqłārın sāzlārindā sözum vār

حیدر بابا کندین تویون توتاندا
قیز- گلینلر حنا، پیلته ساتاندا
بیگ گلینه دامدان آلماندا
منیم ده او قیزلاریندا گوزوم وار
عاشیقلا رین سازلاریندا سوزوم وار

«حیدر بابا، بند ۲۵»

معنی:

داماد و رسم عقد که یک سیب سرخ فام
سازد نثار پای عروس از فراز بام
وان سو، حنا - فتیله فروشان خوش خرام
چشمم هنوز، در پی آن ناز دانه هاست
در ساز عاشقان تو، از من ترانه هاست
و همچنین:

xānimi tāza galindir, ādi (maryam xānim)
toy tutub kand sāyāqi, ālmādā ātmiš galina

خانیمی تازه گلین دیر، آدی «مریم خانم»
توی توتوب کند سایا قی، آلمادا آتمیش گلینه

«عمواو غلوم ابوالفضل: ۲۰۶»

معنی:

همسرش تازه عروسی است به نام «مریم»
به رسم روستا عروسی گرفته و سیب هم پرتاب
کرده است

عید نوروز

اٹو تۆکمک (خانه تکانی):

قبل از عید نوروز، ده الی پانزده روز پیش از عید، مردم آذربایجان اسباب و اثاثیه
خود را به حیاط خانه می ریزند و یا به بیرون شهر و روستا می برند و در کنار

عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار ❖ ۹۷

رودخانه‌ها به نظافت و شستشوی قالیها، گلیمها و رختخوابها می‌پردازند. در و پنجره‌ها و دیوارهایشان را از نو رنگ می‌زنند و لوازم تزئینی‌شان را در رف‌ها و طاقچه‌ها قرار می‌دهند و بدین ترتیب در سال نو، شکل و شمایلی نو و شاد به محل زندگی خود می‌دهند. شهریار در منظومه حیدربابا به این مراسم چنین اشاره می‌کند:

bāyrām olub qızıl pālçiq azallar

بایرام اولوب قیزیل پالچیق ازلر

nāqqış vurub otāqlāri bazallar

ناقیش ووروب اوتاقلاری بزلر

tāxçālārā düzmalari düzallar

تاخچالارا دوزمه لری دوزلر

qız - galinin findiqjāsi - hanāsi

قیز - گلینین فیندقجاسی - حناسی

havaslanar ānāsi - qāynānāsi

هوسله نر آناسی، قایناناسی

«حیدربابا، بند ۳۰»

معنی:

نوروز تا رسد ز گل خاک سرخ رنگ
زینت دهند خانه عروسان شوخ و شنگ
آرایه‌ها به طاقچه چینند رنگ رنگ
با بستن حنا به سر انگشت خود به شوق
آزند مادران و بزرگان خود به ذوق

مراسم چهارشنبه سوری:

مردم خطه آذربایجان در آخرین چهارشنبه سال، صبح زود از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند، از روی آب می‌پرند و شعرهایی هم می‌خوانند. آنها همان روز به بازار می‌روند و شیرینی و آجیل، لباس و کفش نو می‌خرند. استاد شهریار در باره این مراسم چنین سروده است:

bākičinin sözi, sovi, kāyizi

باکی چینین سۆزی، سۆوی کاغیدی

inaklarin bulāmāsi, āyizi

اینکلرین بولاماسی آغیزی

çaršānbnin girdakāni, mavizi

چرشنبه نین گردکانی مویزی

qizlār deyir ātil – mātil čaršanba

قیزلار دئیر «آتیل - ماتیل چارشنبه

āynā takin baxtim āčil čarsānba

آینا تکین بختیم آچیل چارشنبه»

«حیدربابا، بند ۳۱»

«باکوچی»^۱ آن مسافر و پیغام و نامه‌اش

گاوان به گاه زادن و آغوز و خامه‌اش

آجیل چارشنبه و آیین و چامه‌اش

دوشیزگان پرند به شادی ز روی جو

در دل کنند بخت چو آینه آرزو

مراسم شال ساللاماق (شال انداختن)

شبهای چهارشنبه‌سوری در آذربایجان در گذشته رسم بر این بود که جوانان و نوجوانان محل، چادر و پارچه‌ای برمی‌داشتند و به پشت بام خانه همسایگان، اقوام و آشنایان خود می‌رفتند و از روزه‌ای که در پشت بام هر خانه‌ای بود، آن را به داخل آویزان می‌کردند. صاحب خانه نیز با مشاهده شال از داخل روزه مقداری خوراکی از جمله میوه، شیرینی، آجیل، تخم مرغ، پول، و نیز جوراب پشمی و غیره به پر شال می‌بست.

امروزه به علت مشغله فراوان در زندگی ماشینی و آپارتمان نشینی، چنین مراسمی اجرا نمی‌شود و تنها در برخی از شهرها و روستاها با عناوین مختلفی چون «باجالیق»، «بیللی - بیللی»، «شال ساللاماق» برگزار می‌گردد. شهریار در دو بند پیاپی از منظومه حیدربابا به چگونگی این مراسم می‌پردازد:

bāyrāmidi geja guši oxurdi

بایرامیدی گنجه قوشی اوخوردی

ādāxli qiz bag jorābin toxurdi

آدخاللی قیز بیگ جورابین توخوردی

۱. در دوران کودکی شاعر، میان باکو و تبریز رفت و آمد و پيله وری دایر بوده است، و پيله‌وران را که نامه و سفارش نیز با خود می‌بردند، «باکوچی» می‌نامیدند. (سؤنمز)

عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار ❖ ۹۹

harkas šālin bir bājādān soxurdi

هرکس شالین بیر باجادان سوخوردی

āy na gözal qāydādi šāl sällāmāq

آی نه گؤزل قایدادی شال ساللاماق

bag šālinā bāyrāmliyin bāyāmāq

بیگ شالینا بایراملیغین باغلاماق

«حیدر بابا، بند ۲۷»

معنی:

عیدو نوای مرغ شب ونو عروس شنگ

از بهر «بیگ»^۱ بافته جوراب هفت رنگ

چشمش به روزن است که شال آیدش به چنگ

خوش سنتی ست شال فکندن به خانه‌ها

بستن به شال نامردان عیدیانه‌ها

و نیز:

šāl istādīm manda evda āyādīm

شال ایسته‌دیم منده انوده آغلادیم

bir šāl ālib tez belima bāylādīm

بیرشال آلیب تیز بئلیمه باغلادیم

γulām gila qāšdīm šāli sällādīm

غلام گیله قاشدیم شالی سالادیم

fātmā xālā mana jorāb bāylādi

فاطمه خالا منه جوراب باغلادی

xān nanami yādā sālib āylādi

خان ننه‌می یادا سالیب آغلادی

«حیدر بابا، بند ۲۸»

معنی:

من، هم به گریه، هم به تکاپو و شور و شر

شالی گرفته، بستمش آن گاه برکمر

تا خانه «غلام» گشودم چو مرغ پر

جوراب بست خاله به شال و سحاب وار

آنی به یاد «خان ننه» بگریست زار زار

عزاداری ماه محرم

شاخسی - واخسی (دسته‌های شاه حسین واحسین):

دسته‌های عزاداری «شاه حسین - وا حسین» (شاخسی - واخسی)، از چند روز مانده به ماه محرم و روز عاشورا، شبها در حسینیه‌ها و مساجد تشکیل می‌شود و بعد از تجمع عزاداران، آنها در صف‌هایی طویل، با دادن شعارهایی مذهبی در خیابانها و کوچه‌ها به‌راه می‌افتند و تا نیمه‌های شب به عزاداری سالار شهیدان امام حسین (ع) می‌پردازند. شهریار در منظومه حیدربابا به این مراسم نیز اشاره می‌کند:

mirsalehin dali sovluq etmasi

میر صالحین دلی سوولوق ائتمه سی

mirazizin širin šaxsey getmāsi

میر عزیزین شیرین شاخسی گتتمه سی

mirmammadin qurulmāsi, bitmasi

میرممدین قورولماسی، بیتمه سی

indi desak ahvālātdi, nāğildi

ایندی دئسک احوالاتدی، ناغیلدی

geçdi, getdi, itdi, bātdi, dāğildi

گئچدی، گتدی، ایتدی، باتدی، داغیلدی

«حیدر بابا، بند ۵۸»

معنی:

اطوار «میر صالح» و دیوانه بازی‌اش

در دسته، «میر عزیز» چنان پیشتازی‌اش

«میر ممد» و به بزم هنر صحنه‌سازی‌اش

اینها برای ما، همه اینک فسانه است

بگذشت و رفت و مرد و پراکند و در شکست

بازیهای محلی

آغاج مینمک اویونو (بازی چوب سواری)

در این بازی کودکان چوب بلندی سوار می‌شدند و آن را اسبی فرض می‌کردند و با

عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار ❖ ۱۰۱

آن به این طرف و آن طرف می‌تاختند. گاه با چوب کوچکی نیز به خیال خود اسب را شلاق می‌زدند تا تندتر بدود. شهریار در منظومه حیدربابا به این بازی کودکانه چنین می‌پردازد:

amma-jānin bāl ballasin yiyardim	عمه جانین، بال بلله سین یییردیم
sondān durub us donumi giyardim	سوندان دوروب اوس دونومی گیییر ردیم
bāxčālārdā tiringani diyardim	باخچالاردا تیرینگه نی دییردیم
āy ozumi O āzdiran gunlarim	آی اُزومی او ازدیرن گونلریم
āyāj minib āt gazdiran günlarim	آعاج مینیب، آت گزدیرن گونلریم

«حیدربابا، بند ۲۱»

معنی:

خوش بود لقمهٔ عسل از دست عمه جان
وانگه قبا کشیده به تن چست و شادمان
در جای، جای باغ چمیدن ترانه خوان
دوران نی سواری و آن تیز تازها!
جلوه‌گریها و نازها! یادش به خیر

قارگولله سی اویونو (گلوله برفی بازی کردن)

در زمستان، وقتی برف همه جا را پوشانده است، کودکان به دو دسته تقسیم می‌شوند و برف‌ها را گلوله می‌کنند، به سمت یکدیگر پرتاب می‌کنند. این کار یکی از تفریحات زمستانی کودکان محسوب می‌شود. شهریار در منظومهٔ حیدربابا به این بازی نیز اشاره می‌کند:

yāz qābāyi gün güneyi döyanda	یاز قاباغی گون گونئی دوینده
kand ušāqi qār güllasin soyanda	کند اوشاکی قارگولله سین سونیده
kurākčılar dāydā kürak zuyanda	کوره کچیلر داغدا کورک زوینده
manim ruhum eyla bilin ordādir	منیم روحوم ائيله بیلین اوردادیر
kahlik kimi bātīb qālib qārdādir	کهلک کیمی باتیب قالب قاردادیر

«حیدربابا، بند ۳۹»

معنی:

چون کوه ز آفتاب بهاری گرفت جان
از هر طرف گلوله برفی شود پران
پارو به زیر پا، ز سرکوه سُرخوران
گویی هنوز روح من آنجا به التجاست
چون کبک اوفتاده در انبوه برفهاست

یومورتا اویناماق (تخم مرغ بازی)

در آذربایجان، چند روز مانده به عید نوروز، خانواده‌ها برای کودکان خویش تخم مرغ رنگ آمیزی می‌کنند. بدین شکل که ابتدا تخم مرغ‌ها را با پوست پیاز یا کاه در آب می‌جوشانند تا تخم مرغ‌ها در عین حال که می‌پزند رنگ نیز بگیرند، سپس روی آنها نقشها و اشکال مختلف می‌کشند. کودکان در دید و بازدیدها این تخم مرغ‌ها را که «عیدانه» گرفته اند، به طرز خاصی به هم می‌زنند و هرکس تخم مرغش بشکند، بازنده خواهد شد و تخم مرغ را به برنده می‌دهد. استاد به زیبایی تمام شرح بازی را به تصویر کشیده است:

yumurtāni göyçäk gülli boyardıq

یومورتانی گویچک گوللی بویاردیق

çāqqışidrib sinānlārin soyardıq

چاققیشدیریب سینانلارین سویاردیق

oynāmāqdān birja magar doyardıq

اویناماقدان بیرجه مگر دویاردیق

ali mana yāšil āšiq verardi

علی منه یاشیل آشیق وِرددی

irzā mana nōruz güli dayardi

ایرضا منه نوروزگولی دَیردی

«حیدریابا، بند ۳۲»

معنی:

بازی تخم مرغ نگارین و هفت رنگ
گاه شکاندنش همه پر شور و شاد و شنگ
سیری نداشتیم ز بازی به وقت تنگ

یاد «علی» و قاب برایم خریدنش
طفلك «رضا» و آن گل نوروز چیدنش

عاشیق اویناماق (قاپ بازی)

یکی از بازیهای رایج در بین کودکان آذربایجان قاپ بازی بود و اکنون در بیشتر روستاها رایج است. این بازی انواع مختلف دارد. شهریار با اشاره به اصطلاحات خاص این بازی، آن را به زیبایی تمام بازگو می‌کند:

bu dāmlārdā čoxli jiziq ātmišām
ušqlārın āşıqlārın utmušām
qurqušumli saqqa ālib – sātmišām
ušāq neĵā heç zādınān šād olār
indi bizim qami tutmur dūnyālār
«حیدربابا، بند ۹۲»

بو داملاردا چوخلی جیزیق آتمیشام
اوشاقلارین آشیقلارین اوتמושام
قورقوشوملی سقّه آلیب - ساتمیشام
اوشاق نیجه هیچ زادینان شاد اولار
ایندی بیزیم غمی توتمور دونیالار

معنی:

بودند بامها همه بازی سرای ما
بردم چه مایه قاب ز اغیار و آشنا
بس قاب سربدار خریدم ز بچه ها
کودک خوش است از همه عالم به یک کمی
دارم غمی کنون، که نکنجد به عالمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«کوشکی بالابان آراز باخار» اویونو
بازی (کوشکی بالابان به ارس نگاه می‌کند)

این بازی هنگام غروب آفتاب انجام می‌شد. در آن تعداد بازیکنان مهم نبود. ابتدا چند نفر از بازیکنان دستهایشان را درهم حلقه می‌کردند و به شکل دایره می‌ایستادند. سپس گروه دوم نیز روی دوش گروه اول می‌رفتند و آنها نیز دستهایشان را به هم حلقه می‌کردند. گروه سوم نیز بدین ترتیب روی دوش گروه دوم سوار می‌شدند. وقتی این

سه صف تشکیل می‌شد، آنها دایره‌وار حرکت می‌کردند و تا غروب کامل آفتاب این اشعار را می‌خواندند:

küşki bālābān ārāzā bāxār	کوشکی بالابان آرازا باخار
ārāzin suyi gözlardan āxār	آرازین سویی گوزلردن آخار
āy ārāz, quri āxmā bir zāmān	آی آراز، قوری، آخما بیر زامان
ey bizi odā yāndirib yāxān	ای بیزی اودا یاندیریب یاخان
sanla āyrildi ānā - bālādān	سنله آیریلدی آنا - بالادان

(هلال ناصری، ۱۳۷۳:۱۳۷)

معنی:

کوشکی بالابان به ارس نگاه می‌کند
آب ارس از چشمها جاری می‌شود
آی ارس، خشک شو، زمانی جاری مباش
ای که ما را آتش زده و سوزاندی
تو فرزند را از مادر جدا کردی

به نظر می‌رسد، این بازی بعد از عهدنامه‌های ترکمن‌چای و گلستان و جدایی دو آذربایجان به وجود آمده است. بازی پرمعنی و شیرین «کوشکی بالابان به ارس نگاه می‌کند» در شعر شهریار چنین آمده است:

Küşki bālābān Ārāzā bāxār	کوشکی بالابان آرازا با خار
ārāz suyi hanuz gözlardan āxār	آراز سویی هنوز، گوزلردن آخار
el nisgili pis yāndirār, pis yāxār	ائل نیسگیلی پیس یاندیرار، پیس یاخار
qam vārikan, qārdāš deyib qāynārdiq	غم وار ایکن، قارداش دئییب قایناردیق
(yoldāš mani qurd āpārdi), oynārdiq	«یولداش منی قورد آپاردی» اویناردیق

«محمدراحییم حضرتلرینه جواب ۹۴»

معنی:

کوشکی بالابان به ارس نگاه می‌کند
آب ارس هنوز هم از چشمها جاری ست

درد مردم بدجوری آتش می‌زند و می‌سوزاند

تا غمی بود، سراغ برادر می‌رفتیم

«دوست مرا گرگ برد» بازی می‌کردیم

یولداش منی قورد آپاردی (گرگم و گله می‌برم)

«ای دوست مرا گرگ برد» یکی از بازیهای محلی در آذربایجان است. در این بازی بازیکنان هر چند نفر می‌توانند باشند. ابتدا یکی از بازیکنان به عنوان «گرگ» انتخاب می‌شود و یک نفر نیز به عنوان «گوسفند» و بقیه بازیکنان هم به عنوان «بره» پشت سر «گوسفند» صف می‌کشند و لباس همدیگر را می‌گیرند. گرگ سعی می‌کند با دست زدن به بره‌ها آنها را از مادرشان جدا کند و گوسفند نیز با چوبی که در دست دارد مانع نزدیک شدن گرگ به بره‌هایش می‌شود. استاد شهریار در دو مصرع آخر بند مذکور شعر «محمد راحیم حضرتلرینه جواب» به این بازی اشاره می‌کند:

γam vārāikan, gārdāš deyib qāynārdiq

غم واریکن قارداش دئییب قایناردیق

(yoldāš mani qurd āpārdi), oynārdiq

«یولداش منی قورد آپاردی» اویناردیق

«محمد راحیم حضرتلرینه جواب: ۹۴»

معنی:

تا غمی بود، سراغ برادر می‌رفتیم

«دوست مرا گرگ برد» بازی می‌کردیم

تیر - مات اوینو (تبله بازی)

از بازی‌های رایج در سراسر ایران به‌ویژه آذربایجان تبله‌بازی بوده است که هم اکنون نیز در روستاها و نواحی حاشیه‌ای شهرها رواج دارد.

hey galib Mandan ālirlār šatali

هی گلیب مدن آلیرلار شتلی

kim sālīb māzi mātā bilmayiram?

کیم سالیب مازی ماتا بیلمه بیرم؟

«باتا بیلمه بیرم، ۱۱۱»

معنی:

دائم می‌آیند و پایبند می‌شوند
چه کسی (تبله بازی) را برده است، نمی‌دانم؟

ماهنی‌ها یا ترانه‌های محلی

بو دره نین اوزونو، چوبان قایتار قوزونو ماهنی سی
ترانه (در این دره بی انتها، آی چوپان بره را برگردان)

Heydar-bābā, dāyin – dāšin sarasi	حیدر بابا، داغین – داشین سره‌سی
kahlik oxur dālisindā farasi	کهلک اوخور دالیسیندا فره‌سی
quzulārin āyi, bozi, qarasi	قوزولارین آغی، بوزی، قره‌سی
bir gedaydim daq – daralar uzuni	بیرگنلیدیم داغ – دره لر اوزونی
oxuyeydim (čobān qeytar quzuni)	اوخوییدیم «چوبان قیتار قوزونی»
«حیدر بابا، بند ۱۶»	

معنی:

حیدر بابا، به یاد در و دشت و کوه و جو
آوای کبک و دور و برش جوجه‌های او
وان بره‌های زرد و سپید و سیاه مو
در کوه و دره سیر خرامانم آرزوست
تصنیف نغز «بره و چوپانم» آرزوست

باکی دان فنار گلیر، اودوما یانار گلیر، ماهنی سی طالعات فرینجی
ترانه (از باکو فانوس می‌آید، آن که دلش به حال من می‌سوزد می‌آید)

čox “bākidān fanār galir” oxurduq	چوخ «باکی دان فنار گلیر» اوخوردوق
son “odumā yānār galir” oxurduq	سون «اودوما یانار گلیر» اوخوردوق
gör “bāšimā nalar galir” oxurduq	گور «باشیما نه لر گلیر» اوخوردوق
indī duydum, ondā galirmiš fanār	ایندی دویدوم، اوندا گلیرمیش فنار
son galajakmiš odumā bir yānār	سون گله جکمیش اودوما، بیر یانار

«محمد راحیم حضرتلرینه جواب: ۹۶»

معنی:

زیاد می‌خواندیم «از باکو فانوس می‌آید»

«آن که دلش به حال من می‌سوزد» می‌آید

بعد هم می‌خواندیم «بین چه بر سر من می‌آید»

حالا دانستم، آن روزها فانوس می‌آمد

تا بعدها کسی که دلش برای من می‌سوزد، بیاید

مثل لر و آتالار سؤزو (امثال و حکم):

ایگید اولر آدی قالار (انسان می‌میرد و فقط نامی از او می‌ماند)

Heydar-bābā nanaqizin gözlari

حیدر بابا ننه قیزین گوزلری

raxşandanin şirin – şirin sozlari

رخشنده نین شیرین - شیرین سوزلری

turki dedim oxusunlār ozlari

تورکی دیم اوخوسونلار اوزلری

bilsinlārki ādām gedār ād qālār

بیلسینلرکی آدام گنادر آد قالار

yāxşi pisdan āyızdā bir dād qālār

یاخشی پیسدن آغیزدا بیرداد قالار

«حیدر بابا، بند ۳۸»

معنی:

چشمان نرگس «ننه قر» ناز و آتشین

«رخشنده» را سخن به حلاوت چو انگبین

ترکی سروده‌ام که بخوانند آن و این

ماییم رفتنی همه، پاینده نامهاست

از نیک و بد، هر آینه طعمی به کامهاست

قیش چیخار اوزو قارالیق کؤموره قالار

(زمستان می‌گذرد و روسیاهی به دغال می‌ماند)

avval bāşi Mandan istiqbāl etdiz

اول باشی مندن استقبال اتدیز

sondān çönüb işimda ixlāl etdiz

سوندان چؤنوب ایشیمده اخلال اتدیز

öz zannizja ustādi iqfāl etdiz

اؤز ظنیزجه اوستادی اغفال اتدیز

eybi yoxdur, keçar gedar, ömürdü

عیبی یوخدور، کچر گنادر، عؤموردور

qīšdā čixār, üzü qārā kömürdür

قیش دا چیخار، اوزو قارا کۆموردور

«حیدریابا، بند ۱۱۵»

معنی:

آغاز کارم این همه خوشحال کرده‌اید

لیکن سپس له کار من اخلال کرده‌اید

استاد را، به ظن خود اغفال کرده‌اید

فانیست عمر و این همه نیرنگ و قیل و قال

دی بگذرد، ولیک سیه رو شود ذغال

کیشی نین سۆزو بیر اولار (حرف مرد یکی است)

birlik yārādin, söz bir olār biz kişilarda

بیرلیک یارادین، سۆز بیر اولار بیز کیشی لرده

yoxluqlrimiz bitdirajak vārliyimizdān

یوخلوقلایمیز بیتدیرجک وارلیغیمیزدان

«آزادلیق قوشو وارلیق: ۱۲۱»

معنی:

وحدت بیافرینید که حرف ما مردان یکی است

نداریهیمان با «وارلیق» اها به پایان خواهد رسید

یئر برک اولاندا اؤکوز - اؤکوزدن گۆزر

(زمین که سفت باشد گاو از چشم گاو بیند) «هنگام خیش زدن زمین»

masaldi yerki bark olār okuz - okuzdan

مثل دی یئرکی برک اولار، اؤکوز - اؤکوزدن اینجی یر

injiyar

hey dārtilir ipin qirā, yoldāşilā bir sāvāşā

هئی دارتیلیر ایپین قیرا، یولدایشیلا بیر ساواشا

«بلالی باش: ۱۳۱»

معنی:

مثلی است که هرگاه زمین سفت می‌شود گاو از گاو

می‌رنجد

عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار ❖ ۱۰۹

دائم تلاش می‌کند که از زیر یوغ در برود و با دوستش

دعوا کند.

ووردو داشا - چیخدی باش «به سبیل سگ زده است»

āmmā onun şamātati āllāhā xoş

آمما اونون شماتتی آلاها خوش گلمیوبن

galmiyuban

getdi manimi hayatim vurdu dāšā, čixdi

گتدی، منیم حیاتیمی ووردو داشا، چیخدی باشا

bāšā

(بالایی باش: ۱۳۱)

معنی:

اما شماتت او خدا را خوش نیامد

رفت و زندگی را به سبیل سگ زد

قویو قازان قویونون ترکینده اولار

(چاه کن همیشه ته چاه است)

quyudān ki xalqa qāzđin čixā bilmasan

قویودان کی خلقه قازدین چیخا بیلمه سن سلامت

salāmat

ādām injidan balāya, ādām injidan

آدام اینجیدن بلایه، آدام اینجیدن دوشوبدو

düşübdü

«چابالیر اورک سینه مده: ۱۶۰»

معنی:

از آن چاهی که برای مردم کندی، نمی‌توانی سالم

بیرون بیایی

مردم آزار خود به بلای مردم آزاری گرفتار شده است.

خاللا خاطیرین قالماسین (محض خالی نبودن عریضه)

diyandā buna cōrākdir? šātir söyuşda

دیینده بونه چؤرک دیر؟ شاطیر سؤیوشده وئریر

verir

söyüş verir ki dāxi qālmāsīn xālāndā

سؤیوش وئریرکی داخی قالماسین خالاندا خاطر

xātir

(رطب وئریرب تزک آلدیق: ۱۶۳)

معنی:

وقتی می‌گویی این چه نانی است

شاطر محض خالی نبودن عریضه فحش هم می‌دهد

دوز یولدا گئدنمیر، شوخومدا شیللاق آتیر

(کار زمین را نساخته به آسمان می‌پردازد)

bu oldu bizda tamaddün, masaldi düz

بو اولدو بیزده تملئن، مثل دی دوز یترده

yerda

bizim ulār geda bilmir, šoxumdā šillāq

بیزیم اولاغ گئده بیلیمیر، شوخومدا شیللاق آتیر

ātir

«رطب وئریرب تزک آلدیق: ۱۶۳»

معنی:

تمدن برای ما این شد، مثل است که الاغ ما در زمین

هموار

نمی‌تواند راه برود، در زمین شخم جفتک می‌اندازد.

گولون باشین تیکان ساخالار (خار ضامن سلامتی گل است)

Manimda qadrimi bil gül bāšīn tilān sāzlār

manimda qadrimi bil, gülbāšīn tikān sāxlār

منیم ده قدریمی بیل، گول باشین تیکان ساخالار

jānindā tā dirisan, ehtiyāji vār badana

جانین دا تا دیریسن، احتیاجی وار بدنه

«او تایدان گلنه: ۱۶۸»

معنی:

قدر مرا هم بدان که خار ضامن سلامتی گل است

تا زنده هستی، جانم محتاج کالبد است

باغلا منیم دلیمه (به نوک زبان من ببند)

bir masal vārki, qonāq qārdāšā dastur
verilib

بیر مثل وارکی، قوناق قارداشا دستور وئرلیب

bir táārifla duš ātdān, āti bāylā dilina

بیرتعارفله دوش آتدان، آتی باغلا دلینه

«عمو اوغلو میرابوالفضله: ۲۰۵»

معنی:

مثلی است که در آن به مهمان سفارش می‌شود

با یک تعارف از اسب پایین بیا و افسارش را به زبان

تعارف کننده ببند

قارا بخت چۆله چیخاندا قار یاغار

معادل (بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا سقف فرو ریزد یا قبله کج آید)

evda bir il āh çakaram xabar yox

اوده بیرایل آه چکرم خبر یوخ

evdan çixām man oyānā, yār gali

اودن چیخام من اویانا، یار گلی

tāy - tušlārim, čola çixā, gūn çixār

تای توشلاریم، چۆله چیخا، گون چیخار

man çixāndā yāyiš qetsa, gār gali

من چیخاندا یاغیش گتسه، قار گلی

«اصلی - کرم شعرینه بیرحاشیه: ۲۱۶»

معنی:

یک سال در خانه می‌نشینم و آه می‌کشم

اما تا پایم را از خانه بیرون می‌گذارم، یار می‌آید

هم سن و سالانم هرگاه به صحرا می‌روند، هوا آفتابی

است

اما وقتی من می‌روم، باران که بند می‌آید، برف شروع به

باریدن می‌کند.

سۆز بیر لشمه لری یا دئییم لر (اصطلاحات)

اوزونه توز قوندورماق معادل (به روی خود نیاوردن)

hamiřalik řādliq umur özün
qabri görür, toz qondurmur üzünü

«حیدریابا، بند ۸۴»

همیشه لیک شادلیق اومور اوزونه
قبری گورور، توز قوندورمور اوزونه

معنی:

در آرزوی عیش و بهاریست جاودان
در پای گور نیز نیندیشد از خزان

داشینی آتماق معادل (سه طلاقه کردن)

āyriqliq dāřini birdan ātāydiq
jāni - jānā, māli - mālā qātāydiq

«محمدراحییم حضرتلرینه جواب: ۹۲»

آیریلیق داشینی بیردن آتایدیق

جانی - جانا، مالی - مالا قاتایدیق

معنی:

جدایی را سه طلاقه می کردیم
جان و مالمان را یکی می کردیم

قره قتیید جانین آماق (ترس از چیزی داشتن)

qīřin qara qeyidi, ālib manim jānımı
xortdān deyib qojāliq kasib manim yānımı

«غم باسدی قلبانیمی: ۱۲۲»

قیشین قره قتییدی، آلیب منیم جانیمی
خورتدان دئییب قوجالیق کسیب منیم یانیمی

معنی:

ترس از سرمای زمستان جانم را گرفته است
پیری چون لولو در کنارم نشسته است

نفرین ها یا قارغیش لار
رتال جامع علوم انسانی

کور اولاسان (الهی کور بشوی)

kor olmuř gözlarin qān tutdu řimrin
ki görösün öz alında xanjar āylār

«تضمین: ۱۸۸»

کور اولموش گوزلرین قان دوتدو شیمرین
کی گورسون اوز الینده خنجر آغلار

معنی:

چشمهای کور شده «شمر» را خون گرفته بود

که ندید خنجر نیز در دستهایش می‌گرید

باشینا کول اولسون (خاک بر سرت)

bāxdīm qalam qāšīnā

باخدیم قلم قاشینا

yāzđīm qabir dašīnā

یازدیم قبری داشینا

sandan sorā küil olsun

سندن سورا کول اولسون

bu dūnyānin bāšīnā

بو دونیانین باشینا

«گوزومون یاشلاری: ۲۲۳»

معنی:

به ابروان قشنگش نگاه کردم

روی سنگ قبرش نوشتم:

بعد از تو خاک برسر

این دنیا باشد

دعاهای خیر یا دعالار و آلفیشلار

یئری بوشدو، بوش اولماسین (جایش خالی است، خالی نباشد)

urak ki xoş olmāsin

اورک کی خوش اولماسین

dūnyādā kāš olmāsin

دونیادا کاش اولماسین

ānājān oğul yeri

آناجان اوغول یری

boşdusā boş olmāsin

بوشدوسا بوش اولماسین

«باجیم اوغلو: ۲۲۵»

معنی:

دل که خوش نباشد

نبودنش بهتر است

مادر جان، جای خالی پسرت

خدا کند که خالی نماند

اثوین آباد اولسون (خانه‌ات آباد باد)

etmisan nāzi bu virāna kōnūlda sultān

اٹمیسن نازی بو ویرانه کونولده سلطان

evin ābād olā, darviša niyāz eylamisan

اوین آباد اولا، درویشه نیاز ائيله میسن

«ناز ائيله میسن: ۱۱۹»

معنی:

در این دل ویرانه، ناز را پادشاه کرده ای

خانه ات آباد، که به نیاز سوی درویش آمده‌ای

نتیجه

استاد سیدمحمد حسین شهریار به عنوان یکی از مردمی‌ترین شاعران معاصر، جان کلام خود را از فولکلور غنی مردم خود گرفته است. بررسی موجود، این موضوع را در محدوده اشعار ترکی استاد نشان داده است. تاثیر فولکلور آذربایجان در ذهن و زبان مردم این دیار آنچنان است که لاجرم شهریار شاعر را نیز به تفکر واداشته و این تأمل در شعر او نمود پیدا کرده است. عناصر فولکلوریک مانند قصه‌ها و افسانه‌ها، داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها، بازی‌ها، ترانه‌ها و غیره چنان در تار و پود شعر شهریار تنیده شده‌اند که تفکیک آنها از شعر غیرممکن می‌نماید. به عقیده نگارنده، یکی از رموز مقبولیت و جاودانگی شعر شهریار، بهره‌گیری او از فرهنگ مردم است زیرا وقتی مخاطب شعری را آئینه ای تمام نما از آداب و رسوم و فولکلور خود می‌یابد، چنان با آن درمی‌آمیزد که گویی خود عنصری تاریخی از فرهنگ آنهاست.

پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی